

## شاخصه‌ها و احکام حقوق وابسته به شخصیت انسان

علی مظهر قراملکی<sup>۱</sup>، فاطمه قدرتی<sup>۲</sup>، سعید نظری توکلی<sup>۳</sup>

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۷/۲۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۳/۳۰)

### چکیده

شخصیت انسان و قوانین حاکم بر حقوق مربوط به آن، موضوع بسیاری از تحقیق‌های فقهی و حقوقی معاصر است. بسیاری با نظر به شخصی بودن حقوق متعلق به شخصیت انسان، حق تمتع نسبت به آن را مختص به خود شخص دانسته‌اند و با اعتقاد به تکوینی و ذاتی بودن این حقوق، اصل اولیه را عدم امکان اسقاط یا نقل و انتقال آن‌ها می‌دانند؛ در حالی که با توجه به امکان جداسازی طرفیت اضافه در برخی از این حقوق و پذیرش دائمی بودن آن‌ها، همچون حق کرامت انسانی و حریم خصوصی، حق فرد نسبت به آثار و ابداعات فکری، حق نسب، حق نام و عنوان و هویت، حق بهره‌مندی از حیثیت اجتماعی، حق تابعیت و...؛ بازنگری احکام و ویژگی‌های مربوط به این حقوق ضروری است.

در این مقاله کوشیده شده است تا ضمن انطباق ویژگی‌های "حق" در حقوق وابسته به شخصیت و با توجه به نوع رابطه این حقوق با شخصیت انسان، در بسیاری از این حقوق، معتقد به اسقاط‌پذیری یا قابلیت نقل و انتقال شد.

### واژگان کلیدی: حق، حق وابسته به شخصیت، شخصیت

Email: amghramali@ut.ac.ir

Email: fatima.arta@yahoo.com

Email: sntavakkoli@ut.ac.ir

۱. استاد گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران؛

۲. استادیار گروه الهیات دانشگاه یاسوج (نویسنده مسئول)؛

۳. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران؛

## درآمد

برخورداری از حقوق وابسته به شخصیت و به تبع آن، حق درخواست احترام و ممانعت از اخلال دیگران در بهره‌وری از آن، از اولویت‌های مهم و اساسی انسان بوده، تعرض به حقوق مربوط به شخصیت؛ همچون حق کرامت انسانی و حریم خصوصی، حق فرد نسبت به آثار و ابداعات فکری، حق نسب، حق نام و عنوان و هویت و... جرم انگاری شده و در قوانین مدنی و جزایی ایران و اصول قانون اساسی کشور و حقوق بشر اسلامی، مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از فقهاء و حقوقدانان این حقوق را به ویژه در مواردی که فاقد عایدات مالی است، قابل نقل و انتقال نمی‌دانند؛ زیرا ذاتی بودن، شخصی بودن و وابستگی این حقوق به حیات انسان، موجب می‌شود تا اصل اولی، عدم نقل و انتقال پذیری آن‌ها باشد.

این مقاله به منظور واکاوی مقتضای ذات و اصل اولی در حقوق وابسته به شخصیت، ابتدا ضابطه انتقال حق را نسبت به این حقوق بررسی کرده؛ سپس بر فرض امکان اسقاط و نقل و انتقال برخی از این حقوق، نحوه نقل و انتقال حقوق وابسته به شخصیت را با توجه به انواع نقل و انتقال (نقل و انتقال طرفیت اضافه و اهلیت تمتع نسبت به حق یا نقل و انتقال اهلیت استیفاء و اعمال حق) مورد بررسی قرار داده است.

### ۱. تعریف حقوق وابسته به شخصیت

در قوانین ایران از عبارت "حقوق مربوط به شخصیت" استفاده نشده است، اما این اصطلاح در ادبیات حقوق ایران ثبت شده [نک: ۱۱؛ ۱۴؛ ۲۷؛ ۳۳] و منظور آن است که انسان تنها به خاطر انسان بودن دارای حقوقی است که به محض تولد از آن‌ها برخوردار می‌شود؛ حال اگر بحث رابطه دولت و شهروندان و محدود کردن این حقوق مطرح باشد، به این حقوق، "حقوق بشر" نیز گفته می‌شود، اما اگر از رابطه خصوصی اشخاص سخن گفته شود، از حقوق اولیه انسان‌ها با عنوان "حق مربوط به شخصیت" (Droit de la personnalité) نام برده می‌شود [۳۴] که می‌تواند برابر با "حق اخلاقی" در نظر گرفته شود. [۴۵]

در تعریفی دیگر، حقوق وابسته به شخصیت از جمله حقوق غیرمادی است که در معنایی اعم از حق اخلاقی و فکری ملاحظه می‌شود. در اصول و مواد قانونی نیز هنگام استفاده از اصطلاح "حق غیرمادی" همین معنای حقوق وابسته به شخصیت مدنظر است؛ مانند اصل ۲۱ قانون اساسی: «دولت موظف به ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد

شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او است» یا در ماده ۱ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست آمده: «سرپرستی کودکان و نوجوانان فاقد سرپرست به منظور تأمین نیازهای مادی و معنوی آنان، با اذن مقام معظم رهبری و مطابق مقررات این قانون صورت می‌گیرد» یا ماده ۳ قانون حمایت از مصنفان و مولفان.

برخی از مصادیق این حقوق و حمایت‌های قانونی از آن‌ها عبارتند از:

۱. آزادی‌های فردی، مانند آزادی رفت و آمد، آزادی فکر و بیان، آزادی حق رأی و آزادی انتخاب شغل. (اصل ۲۸ قانون اساسی، ماده ۹۶۰ ق.م و ماده ۵۷۰ و ۵۸۳ ق.م.ا).
۲. حق نام، حق عکس و تصویر. نام، عکس و تصویر و اوصاف دیگر جزو شخصیت انسان به حساب آمده، تعرض به آن‌ها، تعرض به شخصیت او محسوب می‌شود. (ماده ۹۹۸ ق.م).
۳. آبرو و شرف و حیثیت. این گونه موارد نیز مورد حمایت قانون‌گذار بود، و توهین و افترا به دیگران موجب مسؤولیت است. (۱۳۹ مواد تا ۱۶۴، ۶۰۸ و ۶۰۹، ۶۹۷ تا ۷۰۰ ق.م.ا و ماده ۳۱ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۴۶ و اصلاحیه ۱۳۷۹)

۴. حق مربوط به آثار فکری و هنری. این‌گونه امور به شخصیت فکری و هنری انسان باز می‌گردند (قانون مصنفان و مولفان و ثبت علائم تجاری و اختراعات و...).

۵. حق تمتع از زندگی خصوصی؛ مانند: مصونیت نامه‌ها و مکالمات تلفنی از فاش شدن (اصل ۲۵ قانون اساسی و مواد ۶۹۰ تا ۶۹۶ و ۶۴۱ و ۶۴۸ و ۵۸۳ ق.م.ا. و فصل سوم از مبحث اول قانون تجارت الکترونیک مصوب ۱۳۸۲ با موضوع حمایت از داده‌های مرتبط با زندگی خصوص اشخاص در محیط مجازی).

بر این اساس، شاخصه‌های این دسته از حقوق عبارتند از: غیر مادی بودن متعلق آن‌ها، صیانت از مصالح مربوط به وجوه غیر مادی وجود انسان در عنوان اولی و در شئون مختلف انسانی، حمایت قانونی و داشتن ضمانت اجرایی، مبتنی بر قوانین تکوینی و ذاتی بودن، دوام و ثبات داشتن (با مرور زمان از بین نمی‌روند)، غیرقابل تغییر و تبدیل بودن [۴۵].

بنابراین، تمام حقوقی که در جهت صیانت از مصالح غیر مادی وجود، شامل مصلحت دین و اعتقادات مذهبی، نفس و تمامیت روحی انسان، آبرو و شرافت، قوه عاقله و فراورده‌های عقل به کار می‌آید، از مصادیق حقوق وابسته به شخصیت خواهند بود.

## ۲. نقل و انتقال حقوق وابسته به شخصیت

بسیاری از محققین این حقوق را از آن جهت که حقی شخصی است، حق غیردائمی و

محدود به زمان حیات افراد دانسته و در تعریف خود از این حقوق، موقت بودن آن‌ها را جزء شاخصه‌های آن می‌دانند. [۲۳؛ ۲۸] و بر همین اساس آن‌ها را غیرقابل انتقال می‌دانند. [۵، ج ۳، ص ۵۷۹؛ ۱۰؛ ۳۷]

برخی معتقدند این حقوق، در مواردی که دارای عایدات مالی برای فرد است، حقی دائمی است و می‌توان عایدات مالی آن را در زمان حیات به دیگران منتقل کرد و پس از فوت شخص نیز متعلق به ورثه او دانست؛ اما همچنان در این موارد نیز برخلاف سایر حقوق مالی، خود حق به جهت وابستگی به شخصیت متوفا و خصوصی بودن آن برای متوفا، غیر قابل انتقال بوده، مشمول قوانین ارث نمی‌دانند. [۲۲، ۲۴، ۲۵، ۹] بر همین اساس، ماده ۴ قانون حمایت از مصنفان و مولفان نیز با وجود تصریح به دائمی بودن حقوق وابسته به شخصیت، آن‌ها را غیرقابل انتقال به حساب آورده است.

### ۳. ملاک نقل و انتقال حقوق وابسته به شخصیت

فقه‌های امامیه، چه آنان که قابلیت انتقال حق را مقتضای ذات حق دانسته و چه آنان که حق را اعم از حکم می‌دانند، به ارائه یک ضابطه ارتکازی عقلایی مستنبط از ادله برای انتقال پذیری حق، پرداخته و ملاکی مشابه با نقل‌پذیری ارائه کرده‌اند. بحر العلوم و طباطبایی یزدی و بسیاری فقه‌های دیگر، ملاک را "عدم تقوّم حق به شخص خاص" عنوان می‌کنند. [۱۲؛ ۳۶، ج ۲، ص ۱۴۳؛ ۴۶] نائینی ملاک قابلیت انتقال حقوق به وسیله ارث را "داخل شدن در دارایی مورث" می‌داند، [۴۸] البته به نظر می‌رسد این ملاک جزء لوازم و مقتضیات حقوق انتقال‌پذیر است و نه ضابطه انتقال حق، زیرا معنای عدم انتقال حق به ارث این است که آن حق به عنوان ترکه اعتبار نمی‌شود. [۱۸؛ «مقتضی التقویم [ببقاء الشخص] ان یسقط الحق بموت المستحق» [۳۶، ج ۲، ص ۱۴۳] «کونه حقاً قابلاً للانتقال لیصدق أنه مما ترکه المیت، بأن لا یکون وجود الشخص و حیاته مقوماً له». [۲، ج ۶، ص ۱۱۰]

با ملاک قرار دادن "عدم تقوّم حق به شخص خاص"، اگر برای ذی حق (فرد دارای حیات یا متوفا)، خصوصیتی دیده شود که مقوم وجود حق باشد، نقل و انتقال آن به ورثه یا کسی که آن خصوصیت را ندارد، جایز نیست. [۱۸]

بر همین اساس در حق قَسَم بین همسران یک مرد، اگرچه نقل آن از یک زوجه به زوجه دیگر، صحیح است، زیرا این حق به وصف زوجه بودن متّصف و مقوّم است؛ اما از

آن‌جا که این حق، حقّ زوجه است مادام که زنده است، وارث او نمی‌تواند در جایگاه خاص او قرار گیرد؛ قابلیت انتقال به ارث را ندارد... [۳۸] بنابراین با احراز دو خصوصیت، می‌توان حق را قابل انتقال دانست: ۱- عدم تقوم به شخص خاص، ۲- دائمی و فرا زمانی بودن حق نسبت به دوره حیات ذی‌حق.

برخی از فقها در رابطه با ملاک عدم تقوم در ارث حق که مقتضی بقای حق بعد از فوت صاحب حق است، معتقدند اثبات اعتبار این ویژگی جز از راه اجماع مشکل است و تمسک به استصحاب بقای حق و عدم انقطاع آن با مرگ ذیحق نیز به لحاظ عدم احراز موضوع امکان ندارد. [۲، ج ۶، ص ۱۱۰] بنابر این، در موارد شک، اصل بر عدم قابلیت انتقال حق است.

فقهای اهل سنت نیز اگرچه به صورت مستقیم به ضوابط انتقال‌پذیری حق اشاره نکرده‌اند، اما گاه در لابلای مصادیق ارث بری، به علل انتقال هم اشاره شده دارند. به عنوان مثال نویسنده کتاب «معنی المحتاج فی شرح المنهاج» که از علمای معروف مذهب شافعی است، درباره علت انتقال حق شفعه می‌گوید: «و النظر فی الشفعة إلی ملک الشریک لا إلی سبب ملکه، لانّ الضرر المحوج إلی إثباتها لا یختلف». [۲۹] وی ملاک ثبوت حق شفعه را ضرر متوجه ملک شریک می‌داند که این ضرر با فوت او همچنان باقی است و این همان معنای "عدم تقوم حق" به خود شریک است.

ضابطه در نقل‌پذیری با بخشی از ضابطه در انتقال‌پذیری مشترک است، زیرا در بیان ضابطه آن گفته‌اند: «اگر در صاحب حق خصوصیتی باشد که در نظر عقلا مقوم حق است، نقل حق به شخص دیگری که دارای این خصوصیت نمی‌باشد، جایز نیست؛ اما اگر مقوم بودن این خصوصیت به صورت عقلایی نفی شود، نقل حق جایز است. همچنان که حق وصایتی که موصی به وصی داده به دلیل خصوصیتی است که در وی بوده و موصی به طور خاص به وصی نظر داشته، لذا نقل آن به غیر معنا ندارد». [۱۶]

درباره نقش "مالیت داشتن حق" در قابلیت نقل آن نیز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی این عامل را شرط دانسته، معتقدند حقوق نمی‌توانند به عنوان عوض در معامله قرار گیرند اما می‌تواند معوض و موضوع معامله قرار گیرد؛ [۲] اما برخی مطلقاً قائل به عدم امکان معامله حقوق بوده و معتقدند بیع عبارت از مبادله مال به مال به صورت اضافه یا ملکیت است؛ یعنی بیع مبادله بین متعلق اضافه یا سلطنت است و نه مبادله بین خود اضافه یا سلطنت. در واقع حق به عنوان حکمی از احکام، متعلق اضافه

(اضافه مالک به حق) یا ملکیت بدین شکل که انسان مالک آن شود، قرار نمی‌گیرد. [۳۹] محقق نائینی می‌نویسد: «در بیع شرط است که هریک از عوضین در ملک دیگری وارد شود و از نظر تعلق ملک به آن در جای عوض دیگر قرار گیرد، در حالی که این معنا در حق تحقق نمی‌یابد؛ زیرا حق از نظر سنخیت با ملک مباین است. بنابراین، حق نمی‌تواند طرف و متعلق ملک قرار گیرد». [۴۹، ج ۱، ص ۱۱۰] در نهایت برخی معتقدند حق و ملک، مال نیستند، اما متعلق آن‌ها مال است و اعتقاد به مالیت متعلق در حل اشکال کافی است؛ همان گونه که در بحث ملک، مالیت متعلق ملک و نه خود ملک در معاوضه کافی است. [۱۶]

#### ۴. نقل و انتقال حقوق وابسته به شخصیت

۴-۱- دائمی و فرازمانی بودن حق نسبت به دوره حیات ذی حق: در قابلیت انتقال حق، باید از قید «حیات داشتن ذی حق» القای خصوصیت شود و معلوم شود که قوام این حق، منوط به حیات داشتن صاحب آن نیست. برخی محققین در تالیفات خود بدون توجه به این بازه زمانی در حیات شخصیت انسانی افراد، تنها با ملاحظه این که جنبه‌های شخصیت انسان منحصر به خود شخص است، تمتع و استیفای این حقوق را به عنوان حقی که مختص به دارنده آن است، یک حق غیر دائمی و محدود به زمان حیات افراد دانسته‌اند؛ [۲۳] حال آن که مرگ، پایان بخش حیثیت انسانی انسان‌ها محسوب نمی‌شود و احترام به مردگان و گرمی‌داشتن یاد آن‌ها در تمامی ادیان، نشانه اعتقاد به بقای حیثیت و شخصیت انسانی مردگان در میان ایشان است. درباره تداوم حیثیت و شخصیت متوفا در آموزه‌های فقهی و مواد قانونی می‌توان به چند مطلب اشاره کرد:

- احترام به میت در اسلام که تا سر حد حرمت افراد زنده پیش رفته و قاعده «حرمة الميت کحرمة الحی» یا روایاتی مانند سخن پیامبر اکرم [ص] در پاسخ به شخصی که سوال کرد چرا در برابر عبور جنازه یک یهودی ایستادید و احترام کردید، ایشان فرمودند: «ألیست نفساً: آیا جنازه انسانی نبود». [۲۰، ۴۳] نشانگر آن است که پیامبر خدا برای انسان، فارغ از کیش و مرام وی، احترام قائل بودند و این حرمت و شخصیت انسانی همچنان پس از فوت باقی است.

- ضمانت‌های شرعی و قانونی در هتک حرمت میت آن‌گونه که در بند ۱۲ از ماده ۱ آیین نامه امور خلافی (مصوب ۱۳۲۴) برای اهانت به مردگان مجازات معین شده است؛

«کسانی که بر خلاف شعائر مذهبی یا آداب ملی به مردگان در ملاءعام ناسزا گفته یا اهانت نمایند به ۵ تا ۲۵ روز حبس و تأدیه ۱۰ تا ۵۰ ریال غرامت محکوم می‌شود».

سایر مصادیق هتک حرمت میت نیز همچون: مثله کردن میت، زنا یا لواط با میت، نفی نسب از میت، نبش قبر، تشریح بدن او، مجاز دانسته نشده است:

❖ زنا و لواط با میت: در قانون کیفری، زنا و لواط با میت مجازاتی همانند زنا و لواط با شخص زنده دارد [ماده ۲۲۲ ق.م.ا و اطلاق ماده ۲۳۳ ق.م.ا] و در فقه مجازات آن شدیدتر و علاوه بر حد، موجب تعزیر هم می‌باشد [۱]؛<sup>۱</sup> جز در زنا با همسر که تنها مجازات تعزیر دارد.

❖ قذف میت: به موجب ماده ۲۴۵ قانون مجازات اسلامی، قذف میت است؛ اما فقها در این باره اختلاف نظر دارند؛ هرچند عموم فقهای امامیه [۳۵، ج ۱۳، ص ۵۳۱؛ ۳۷؛ ۴۷، ج ۲۳، ص ۱۵۳] و بسیاری از اهل سنت [۳؛ ۶، ج ۱، ص ۲۳۰؛ ۸] قذف میت را ثابت می‌دانند، اما برخی از فقهای حنفی همچون ابوحنیفه آن را نپذیرفته و دلیل آن را عدم امکان مطالبه حد قذف از طرف میت عنوان می‌کنند [۲۶]: «حد القذف فیبیطل یموت المَقْدُوفِ لَا بِالرُّجُوعِ وَالْعَفْوِ». فقهای شافعی نیز بنا بر یک قول با همین مبنا معتقدند تنها اگر مقذوف زمان قذف زنده باشد و قبل از اجرای حد فوت کند، ورثه او می‌توانند حد قذف را اجرا کنند به شرط این که متوفا در زمان حیات خود در صدد استیفای حقش برآمده باشد تا عنوان «حق متروک» بر آن صدق کند. [۵، ج ۹، ص ۲۴] ایشان این دیدگاه را در بحث لعان زوجه متوفا توسط زوج نیز مطرح کرده و مطالبه حد قذف را توسط ورثه زوجه، منوط به مطالبه زوجه در زمان حیاتش دانسته‌اند. [۵]

در نقد این دیدگاه می‌توان گفت: ثبوت حق برای فرد، ملازمه‌ای با قابلیت مطالبه آن نداشته، در موارد بسیاری افراد محق هستند اما اهلیت استیفاء، مطالبه و تصرف را ندارند؛ مانند محجور و مجنون و جنین. از این رو، تفاوتی بین حالتی که در زمان قذف، شخص مرده باشد یا در زمان استیفاء، فوت کرده باشد وجود ندارد.

❖ لعان در نفی نسب میت: در بحث نفی نسب و فوت فرزند مورد لعان در مواد قانونی حکمی نیامده است، اما فقهای امامیه معتقدند با وجود فوت فرزند مورد لعان، همچنان حق نفی ولد و لعان از جانب مرد باقی است. [۴۷، ج ۳۴، ص ۸۵] مرحوم آیت الله بهجت آورده است: «ولو مات أحد التوأمين قبل اللعان لنفیهما فله أن یلاعن لنفیهما، لاطلاق أدلته».

۱. حد بخاطر زنا و تعزیر بخاطر هتک حرمت میت و شنیع‌تر بودن این عمل.

[۱۳] این حکم با فرض تداوم شخصیت متوفا و صیانت از حق نسب او به عنوان یکی از حقوق مربوط به شخصیت، قابل توجیه است چرا که فقهای شافعی و ابو حنیفه که لعان را در نفی نسب میت جایز نمی‌دانند، علت این حکم را قطع نسب میت با مرگ دانسته [۶، ج ۱، ص ۳۰-۳۲]<sup>۱</sup> و حق نسب را با حق زوجیت و رابطه همسری - به عنوان یکی از حقوق وابسته به شخصیت اکتسابی مربوط به شخصیت - قیاس کرده‌اند و حال آن‌که با این قیاس نمی‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت، زیرا رابطه زوجیت نیز با مرگ به طور کامل منقطع نمی‌شود و موید آن نیز حق ارث بری زوجین از یکدیگر، جواز غسل و تدفین آن‌ها نسبت به یکدیگر، و عدم اجرای حد زنا با میت در خصوص زوجین است.

**۲-۴- عدم تقوّم به شخص خاص:** با توجه به این‌که مناط تقوّم حق وابسته به شخصیت، صیانت از حیثیت انسانی است، این حقوق به صورت دائمی باقی خواهند و اختصاصی بودن حقوق وابسته به شخصیت، این حقوق را غیر قابل انتقال نمی‌کند تا این ادعا درست باشد: طرفیت اضافه آن حقوق قابل انفکاک از متوفا نیست و نمی‌توان حقوق وابسته به شخصیت را فی‌نفسه و بدون وجود متوفا جزء ما ترک و حقوق متروک متوفا دانست که قابل انتقال به ورثه هستند.

سنهوری حق مالکیت معنوی و فکری را با همین مبنا از دایره دارایی و متعلقات متوفا خارج می‌داند و ابدی و دائمی بودن این حقوق را نمی‌پذیرد. [۲۸] و آن‌ها را یک حق عینی اصلی می‌داند که مستقل از حق ملکیت بوده، مقومات خاص خود را دارد. [۲۸]. بسیاری از فقهای اهل سنت [نک: ۵، ج ۳، ص ۵۷۹؛ ۱۰؛ ۴۲] نیز با همین مبنا که حق متعلق به شخصیت انسان، حقی شخصی است، قائل به عدم انتقال آن هستند. برخی از حقوقدانان نیز درباره حقوق پدیدآورنده اثر می‌گویند: «آنچنان که مؤلف می‌تواند نوشته خود را به کلی دگرگون سازد و نظریه‌های مخالف با گذشته بدهد یا آنان را از بین ببرد، بازماندگان او چنین اختیاری را ندارند». [۴۱، ۳۲] افزون بر این که ماده ۴ قانون حمایت از مصنفان و مؤلفان نیز با وجود تصریح به دائمی بودن حقوق وابسته به شخصیت، حق پدیدآورنده را غیرقابل انتقال دانسته است.

در برابر و در توجیه عدم مانعیت تقوّم این حقوق به شخص متوفا در قابلیت انتقال حق معنوی گفته شده است که صرف پذیرش تداوم شخصیت و حقوق متوفا بعد از فوت برای ایجاد زمینه اعمال و اجرای این حقوق کفایت می‌کند. [۳۱]

۱. «المیت لایصح نفيه باللعان فان نسبه قد انقطع بموته ولا حاجة إلى نفيه باللعان كما لو ماتت امرأته فانه لا یلاعنها بعد موتها لقطع النکاح».



به نظر می‌رسد ریشه اختلاف در قابلیت انتقال یا عدم انتقال این حقوق به تفاوت دیدگاه در چیزی است که با انتقال حق، انتقال می‌یابد؛ چرا که به عنوان مثال درباره نقل‌پذیری برخی از حقوق از جمله حق خیار، حق رهن نیز با توجه به اختلاف دیدگاه در چیزی که با نقل این حقوق بین افراد مبادله می‌شود، برخی آن حقوق را نقل‌پذیر و برخی غیر قابل نقل می‌دانند. درباره حق خیار، حق شفعه و حق رهن بسیاری از فقها همچون: سید بحر العلوم، طباطبایی یزدی و امام خمینی [۱۲؛ ۲۱، ج ۱، ص ۴۸؛ ۳۶، ج ۱، ص ۵۶] قائل به نقل‌پذیری بوده؛ در برابر، محقق اصفهانی، شیخ انصاری و مرحوم نائینی [۳۸؛ ۴۸، ج ۱، ص ۱۰۸-۱۰۹] قائل به غیر قابل نقل بودن آن‌ها هستند.

از نظر مرحوم امام قابل نقل بودن به معنای نقل طرفیت اضافه (ذی حق) و نقل حق استمتاع از متعلق حق نبوده، تنها حق اجرا و اعمال حق به سود صاحب حق، قابل نقل است [۲۱، ج ۱، ص ۴۸]، حال آن‌که نویسنده کتاب «مصباح الفقاهه فی المعاملات» در توضیح کلام شیخ انصاری که حق خیار و شفعه را غیر قابل نقل می‌داند، آورده است: «استدل [مصنف] علی أن هذا القسم من الحق، بما ذكره بعض الاصحاب من أن البيع تمليك من الطرفين (البائع والمشتري) فما لا يقبل النقل لا يقبل التملك لا محالة» [۱۶]؛ یعنی بیع مبادله بین متعلق اضافه یا متعلق سلطنت است و نه مبادله بین خود اضافه یا سلطنت و در این قسم از حقوق با توجه به تقویم آن‌ها به شخص خاص، امکان نقل به معنای مبادله متعلق اضافه در حق و در نتیجه جابجایی طرفیت اضافه (ذی حق) وجود ندارد. این معنا از نقل حق به واسطه بیع، مورد اشاره فقهای امامیه قرار گرفته است. [۳۹] بنابراین، با توجه به تفاوت دیدگاه‌ها در مفهوم نقل حق، زمانی که متقوم به شخص خاص است (۱- انتقال "الاضافة الخاصة" بین صاحب حق و متعلق حق ۲- انتقال حق اجرا و اعمال حق به سود صاحب حق)، این حقوق انتقال‌پذیر یا انتقال‌ناپذیر خواهند بود.

اگر به موجب نقل حق، اسقاط حق برای صاحب حق رخ دهد<sup>۱</sup> برخی از فقها با توجه به معنای اسقاط در حقوق، این مطلب را با بیان دیگری مطرح کرده‌اند: گاه با نقل و انتقال حق و در نتیجه اسقاط حق برای صاحب حق، حق انتفاع و حق تمتع ذی حق به

۱. در کلام فقهاء اسقاط به معنای «رفع اضافه و نسبت» است که لازمه‌ی این رفع نسبت، خروج از طرفیت اضافه و نسبت می‌باشد. اسقاط به معنای «اخراج شخص از طرفیت اضافه» نیست. بر مبنای این معنا، در مثل حق شفعه، اگر اسقاط حق شفعه، رأساً و اساساً [یعنی همان اخراج شخص از طرفیت اضافه]، مدّ نظر قرار گیرد، سقوط این حق، طبیعتاً با ثبوت آن برای سایر ورثه، منافات پیدا می‌کند، ولی اگر هدف، اسقاط حق از خود صاحب حق باشد [همان رفع طرفیت اضافه]، چنین سقوطی، با ثبوت حق برای سایر ورثه، منافاتی ندارد [۳۸]

دیگری منتقل می‌شود، مانند آن‌چه در حق تحجیر و اولویت رخ می‌دهد. نقل حق به این معنا، در حق خیار و شفعه و رهن امکان پذیر نیست. زیرا سود و نفع حاصل از این حقوق تبعی است و این حقوق برای صیانت و حفاظت از نفعی است که غیر قابل انفکاک از صاحب آن است؛ به همین جهت در این حقوق با نقل حق، صاحب حق به کلی از طرفیت اضافه حذف نشده، تنها حق اجرا و اعمال حق به نفع صاحب اصلی، به دیگری منتقل می‌شود. بنابراین نقل‌پذیری حق در دو معنا قابل پذیرش است: ۱- نقل حق اعمال و استیفا و اجرای حق، ۲- نقل طرفیت اضافه و حق تمتع نسبت به یک حق.

نظیر این سخن در ارث حق نیز مطرح است، زیرا با فوت مورث در بسیاری از حقوق، طرفیت اضافه انتقال می‌یابد و ورثه به عنوان قائم مقام متوفا صاحب آن حق می‌شوند؛ مانند بسیاری از حقوق مالی که مرگ باعث رفع اضافه و نسبت میت با این حقوق می‌شود و حق تمتع و حق استیفای از این حقوق به ورثه منتقل می‌شود؛ اما در بسیاری دیگر از حقوق نیز مرگ باعث رفع اضافه از حق نشده و ورثه تنها قائم مقام مورث در اجرا و استیفای حق می‌شوند، مانند حق قصاص یا حق کذف. در متون فقهی این دسته دوم از حقوق نیز انتقال‌پذیر دانسته شده‌اند و فقهاء کاربرد عبارت "انتقال‌پذیری" را برای این حقوق جایز می‌دانند، حال آن‌که طرفیت اضافه در این انتقال منتقل نشده و تنها حق اجرا و استیفای حق به ورثه داده شده است. بر این اساس، در حق وابسته به شخصیت نیز با توجه به آن‌چه در ضابطه اول تداوم شخصیت معنوی متوفا و دائمی بودن این حقوق بیان شد، انتقال‌پذیری حقوق وابسته به شخصیت، به معنای انتقال اهلیت استیفا و اهلیت اجرای حق، به عنوان یک اصل اولی در این حقوق قابل تصور است.

در همین راستا برخی مفسرین [۴] و فقهای امامیه [۲۱، ج ۵، ص ۲۵۶] نیز با استناد به اطلاق آیه ۷ سوره نساء معتقدند اصل بر ارث‌پذیری کلیه حقوق است و عدم قابلیت ارث برخی از حقوق، محتاج دلیل و اثبات است. همچنین به موجب حدیث مشهور «ما ترک المیت من حق فلوارث» یا «من ترک حقا فلورثته» [۴۷، ج ۲۳، ص ۷۵؛ ۳۵، ج ۱، ص ۵۲۷؛ ۱۷، ج ۵، ص ۹۲۵]. در نقل دیگر که کمتر مورد استناد فقهاء بوده است، لفظ "مال" به جای "حق" آمده است: «ما ترک المیت من مال فلوارثه» یا «من ترک مالاً فللوارث» [۷، ۱۰، ۱۹، ۳۰] و در نقل سوم به جای واژه مال و حق از واژه «شیء» استفاده شده است: «ما ترک المیت من شیء فلورثته» [۱۵] قائل به اصل ارث‌پذیری کلیه حقوق شده‌اند، البته لازم به ذکر است که ضعف سند حدیث به واسطه شهرت عمل فقهای امامیه و

اهل سنت جبران شده و این شهرت استعمال تا حدی بوده که فقها با ترکیب این دو روایت، قاعده‌ای به این شکل تنظیم کرده‌اند: «ما ترک المیت من مال او حق فلوارثه» [۱۰]

##### ۵. شاخصه‌های حقوق وابسته به شخصیت در حقوق موضوعه

در قوانین مدنی و مجازات اسلامی، فصل یا ماده‌ای با این عنوان وجود ندارد، اما مواد بسیاری به مصادیق انتقال حق اعم از مالی و غیر مالی اختصاص یافته است که برخی از این مصادیق در ذیل حقوق وابسته به شخصیت قرار می‌گیرند؛ از جمله: حق خیار و حق شفعه در ماده ۴۴۵ ق.م: «هریک از اختیارات بعد از فوت منتقل به وارث می‌شود» و ماده ۸۲۳ ق.م: «حق شفعه بعد از موت شفیع به وارث یا وراث او منتقل می‌شود» یا در ماده ۲۵۳ ق.م. در رابطه با انتقال حق اذن که یکی از حقوق مالی مربوط به عقد است آمده: «در معامله فضولی اگر مالک قبل از اجازه یا رد فوت نماید، اجازه یا رد با وارث است».

درباره تعرض به حقوق وابسته به شخصیت نیز در بسیاری از مواد قانونی این عمل جرم انگاری شده و انتقال حق مطالبه آن را پذیرفته شده است؛ از جمله ارث حد قذف [ماده ۲۶۰ ق.م.ا]، حق قصاص [ماده ۳۴۸ ق.م.ا]، حق گذشت [تبصره ماده ۱۰۲ ق.م.ا]، حق قسامه [ماده ۳۲۱ ق.م.ا]، حق دیه.

در این قسمت لازم است مقتضای ذات و اصل در انتقال‌پذیری یا انتقال‌ناپذیری آن دسته از حقوق وابسته به شخصیت که تنها یک اعتبار قانونی محض و در راستای مقتضیات و عرفیات زمان هستند، اعم از این‌که مالی باشند یا غیر مالی، پرداخته شود؛ مانند حق بیمه زنان خانه‌دار یا حق حذف نام همسر از شناسنامه دختر باکره مطلقه یا حق تغییر نام و نام خانوادگی زمانی که نامتعارف و متضمن توهین به شخص باشد یا حقوق متعددی که فرد در فضای مجازی یا تجارت الکترونیک بر اساس قوانین در راستای حفظ اسرار تجاری و حق امنیت واجد آن می‌شود.

##### ۶. ۱. ملاک قابلیت انتقال حقوق وابسته به شخصیت قانونی

**الف: اصل عدم انتقال‌پذیری حقوق وابسته به شخصیت قانونی.** اگر بپذیریم این حقوق یک اعتبار قانونی محض هستند، به طریق اولی باید بپذیریم احکام و ضوابط آن‌ها، از جمله ویژگی ارث‌بری این حقوق نیز منوط به تعیین و اعتبار قانونگذار خواهد بود. بنابراین، نسبت حقوقی افراد با حقوق قانونی آن‌ها غیر قابل انتقال است، مگر به

تعیین قانون؛ به ویژه که در پاره‌ای از این نسبت‌ها، مثل حق مصونیت یا حق آزادی، صیانت قضایی متوجه خود صاحب حق است و دلیلی برای بهره‌مندی ورثه از آن مصونیت یا آزادی یا قدرت خاص وجود ندارد.

**ب: اصل انتقال پذیری حقوق وابسته به شخصیت قانونی.** اگر بپذیریم هیچ حق قانونی نمی‌تواند اعتباری محض باشد، چرا که انسان مفاهیم اعتباری را از پیش خود ابداع نکرده، بلکه از مفاهیم حقیقی وام می‌گیرد [۳۵، ج ۲، ص ۱۸۶-۱۹۱] و روابط تکوینی و مصالح حقیقی پشتوانه مفاهیم قراردادی هستند [۴۴]؛ در این صورت، بین حق قانونی با سایر حقوق از جهت حکم اولی و طبیعت ذاتی حق، تفاوتی نخواهد بود؛ یعنی در صورت انطباق یک حق معنوی قانونی با ملاک‌های انتقال پذیری حق، می‌توان آن را انتقال‌پذیر دانست؛ به ویژه اگر حمایت قانون از حقوق شخص در زمان وفات منوط به انتقال آن به وارثان او باشد؛ در موارد سکوت قانون می‌توان ورثه را محق دانست.

### نتیجه‌گیری

۱- بیشتر فقها و حقوقدانان برمبنای قول به شخصی بودن حقوق وابسته به شخصیت، آن را موقت و محدود به دوران حیات و غیر قابل انتقال می‌دانند یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که این حقوق اعم از اینکه دارای عایدات مالی باشند یا بدون عایدات مالی، انتقال‌پذیر هستند.

۲- با توجه به ضابطه در انتقال پذیری حقوق، تنها زمانی که تحقق حقی از جهت هدف، مربوط به زمان حیات شخص باشد با مرگ موضوعاً از بین خواهد رفت اما در بقیه موارد یا به جهت تداوم اهلیت تمتع متوفی یا امکان بقاء این حقوق [فی حد ذاته] پس از فوت، این حقوق قابل انتقال خواهند بود.

### منابع

- [۱]. آقایی، مجید؛ (۱۳۸۵). *جرایم علیه مردگان در حقوق جزای ایران*، تهران، میثاق عدالت، ص ۸۵ و ۹۷.
- [۲]. الانصاری، مرتضی؛ (۱۴۱۵). *المکاسب*، ۶ جلد، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، انصاری، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۲۴؛ ج ۶، ص ۱۱۰.
- [۳]. ابن تیمیة، عبد السلام بن عبدالله؛ (۱۳۲۵). *محرر فی الفقه علی مذهب الامام احمد بن حنبل*، چاپ دوم، ۲ جلد، الرياض، مکتبة المعارف، ج ۱، ص ۲۷۶.

- [۴]. ابن رشد القرطبي، محمد؛ (۱۴۰۵). الف) الجامع لاحكام القرآن، بيروت، دار احياء التراث العربي، ج ۲، ص ۷۵.
- [۵]. ابن قدامه، عبدالله بن أحمد؛ (۱۴۱۰). المغنى، چاپ دوم، ۱۱ جلد، القاهرة، دارالهجرة، ج ۳، ص ۵۷۹؛ ج ۹، ص ۲۴-۲۵.
- [۶]. -----؛ (۱۳۴۸). الشرح الكبير (حاشية كتاب المغنى)، بيروت، دارالكتب العربي، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۳۲-۳۰.
- [۷]. ابن ماجه القزويني، محمد بن يزيد؛ (۱۳۷۲). سنن ابن ماجه، ۲ جلد، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، القاهرة، دار إحياء الكتب العربية، ج ۲، ص ۸۰۷.
- [۸]. ابن الهمام، محمد بن عبد الواحد؛ (۱۴۰۵). شرح فتح القدير على الهداية شرح بداية المبتدى، چاپ دوم، بيروت، دارالفكر، ج ۴، ص ۱۹۷.
- [۹]. أبو سنة، أحمد؛ (۱۳۸۷). النظريات العامة للمعاملات فى الشريعة الإسلامية، القاهرة، مطبعة دار التأليف، ص ۶.
- [۱۰]. ابوزهره، محمد؛ (؟). احكام التركات و الموارث، القاهرة، دار الفكر العربي، ص ۵۱.
- [۱۱]. اميرى قائم مقامى، عبدالمجيد؛ (۱۳۷۸)؛ حقوق تعهدات، تهران، نشر ميزان، ج ۱، ص ۳۵-۲۹.
- [۱۲]. بحر العلوم، سيدمحمد بن محمدتقى؛ (۱۳۶۲). بلغة الفقيه، ۴ جلد، تهران، نشرمحمدتقى آل بحر العلوم، ج ۱، ص ۱۷-۱۸.
- [۱۳]. بهجت، محمدتقى؛ (۱۳۸۴). جامع المسائل (تعليق و شرح بر ذخيره العباد)، ۵ جلد، قم، دفتر آيه الله بهجت.
- [۱۴]. پروين، فرهاد؛ (۱۳۸۰). خسارت معنوى در حقوق ايران، تهران، ققنوس، ص ۲۸-۲۰.
- [۱۵]. التميمي المغربي، النعمان بن محمد؛ (؟). دعائم الإسلام، چاپ دوم، ۲ جلد، تحقيق: آصف بن على اصغر فيضى، القاهرة، دارالمعارف، ج ۲، ص ۳۹۵.
- [۱۶]. التوحيدى، محمدعلى؛ (۱۴۱۲). مصباح الفقاهة فى المعاملات، بيروت، دارالهادى، ج ۲، ص ۳۹.
- [۱۷]. الجبلى العاملى، زين الدين على؛ (۱۴۱۹). مسالك الافهام فى شرح شرايع الاسلام، ۴ جلد، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ج ۱۲، ص ۳۴۱.
- [۱۸]. لائحى، سيدكاظم؛ (۱۴۰۳)، فقه العقود، چاپ سوم، قم، مجمع الفكر الاسلامى، ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۳۹-۱۳۸.
- [۱۹]. الحر العاملى، محمد؛ (۱۴۰۳). وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعة، ۲۰ جلد، تصحيح و تعليق: عبد الرحيم الربانى الشيرازى، بيروت، احياء التراث العربى، ج ۱۷، ص ۵۵۱.
- [۲۰]. الحميرى، عبدالله بن جعفر؛ (۱۴۱۳). قرب الأسناد، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ص ۸۸، ج ۲۹۲.
- [۲۱]. الخمينى، روح الله؛ (۱۴۱۰ق). البيع، الطبعة الرابعة، ۵ جلد، قم، مؤسسه الاسماعيليان، ج ۱، ص ۴۸؛ ج ۵، ص ۲۵۶-۲۵۵ و ۳۷۵-۳۷۸.

- [٢٢]. الخويي، ابو القاسم؛ (١٣٧١). *مصباح الفقاهة*، قم، مطبعة الغدير، ج ٢، ص ١٣.
- [٢٣]. الدريني، فتحي؛ (١٤٠٤). *حق الابتكار في الفقه الإسلامي المقارن*، بيروت، مؤسسة الرسالة، ص ٥٥.
- [٢٤]. روحاني، محمدصادق؛ (١٤٤٠). *المسائل المستحدثة*، قم، مؤسسة دارالكتابة، ص ٢٢٦-٢٢٨.
- [٢٥]. الزرقا، مصطفى؛ (١٩٦٨). *المدخل الفقهي العام*، دمشق، دار الفكر، ج ٣، ص ٢١.
- [٢٦]. الزيلعي الحنفي، عثمان؛ (١٣١٣). *تبيين الحقائق شرح كنز الدقائق و حاشية الشلبي*، القاهرة، المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، ص ٨٢٩.
- [٢٧]. سلطاني نژاد، هدايت الله؛ (١٣٨٠). *خسارت معنوي*، قم، انتشارات ثقلين، ص ٦٣ به بعد.
- [٢٨]. السنهوري، عبدالرزاق احمد؛ (١٩٦٧). *الوسيط في شرح القانون المدني*، بيروت، الدراسات الإسلامية، ج ٨، ص ٢٧٨-٢٧٧.
- [٢٩]. الشرييني الخطيب، محمد؛ (١٣٧٧). *معنى المحتاج في شرح المنهاج*، بيروت، دار احياء التراث العربي، ج ٢، ص ٣٠٥.
- [٣٠]. الشوكاني، محمدعلي؛ (١٣٥٧). *نيل الأوطار من أسرار منتقى الأخبار*، مصر، مطبعة العثماني، مصر، ج ٦، ص ٦٢.
- [٣١]. صادقي مقدم، هوشنگ؛ (١٣٦٧). *حقوق مؤلف در ايران و كنوانسيونهاي بين المللي*، پايان نامه كارشناسي ارشد، دانشگاه تربيت مدرس، ص ١٣٩.
- [٣٢]. صفايي، سيدحسين؛ (١٣٨٦). *حقوق مدني و حقوق تطبيقي*، چاپ دوم، تهران، ميزان، ص ٨١.
- [٣٣]. صفايي، سيدحسين؛ قاسم زاده، مرتضى؛ (١٣٨٨). *اشخاص و محجورين*، تهران، انتشارات سمت، ص ١٥ به بعد.
- [٣٤]. طاهري، حنين الله؛ (١٣٧٥). *حقوق مدني*، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ج ١، ص ٤٢-٤٠.
- [٣٥]. الطباطبائي، سيدعلي؛ (١٤١٢). *رياض المسائل*، جلد ١٤، قم، مؤسسة النشر الاسلامي، ج ١، ص ٥٢٧؛ ج ٢، ص ١٨٦-١٩١؛ ج ١٣، ص ٥٣١.
- [٣٦]. الطباطبائي البيزدي، سيدمحمد كاظم؛ (١٤١٠). *حاشية المكاسب*، جلد ٢، قم، مؤسسة الاسماعيليان، ج ١، ص ٥٦؛ ج ٢، ص ١٤٣.
- [٣٧]. الطوسي، محمد بن حسن؛ (١٣٥١). *المبسوط في فقه الامامية*، جلد ٨، قم، المكتبة المرزوية، ج ٨، ص ١٦.
- [٣٨]. الغروي الاصفهاني، محمدحسين؛ (١٤١٨). *رسالة في تحقيق الحق و الحكم*، قم، أنوار الهدى، ص ٤٥-٥٠.
- [٣٩]. الغروي التبريزي، ميرزا علي؛ (١٤٢٥). *التنقيح في شرح المكاسب*، قم، مؤسسه احياء اثار الامام الخوئي، ج ٣٦، ص ٣٤.
- [٤٠]. الغفوري، خالد؛ (١٤٢٩). «دراسات مقارنة في فقه القرآن: تركة الميت»، فقه اهل البيت (عربي)، ايران، دوره ١٣، شماره ٥٢، ص ٢٠٤-١٨٣.

- [۴۱]. کاتوزیان، ناصر؛ (۱۳۸۲). دوره مقدماتی حقوق مدنی: اموال و مالکیت، تهران، میزان، ص ۳۲۱.
- [۴۲]. الکریمی الحنبلی، مرعی بن یوسف؛ (۱۹۵۹). غایة المنتهی فی جمع الإقناع و المنتهی، دمشق، دارالسلامة، ج ۲، ص ۳۲.
- [۴۳]. المجلسی، محمدباقر؛ (۱۴۰۳). بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار(ع)، چاپ سوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ج ۷۸، ص ۲۷۳.
- [۴۴]. مصباح یزدی، محمدتقی؛ (۱۳۹۱). آموزش فلسفه، تهران، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۱، ص ۱۸۳.
- [۴۵]. مظهر قراملکی، علی و قدرتی، فاطمه و نظری توکلی، سعید؛ (۱۳۹۳). «معناشناسی حق معنوی در گفتمان حقوقی اسلام و ایران»، دوفصلنامه فقه و حقوق اسلامی، ایران، سال ۵، شماره ۹، پاییز - زمستان، ص ۱۹۰-۱۶۱.
- [۴۶]. الموسوعة الفقهية؛ (۱۴۰۸). کویت، وزارة الاوقاف و الشئون الاسلامية، ج ۹، ص ۳۹۱-۴۱۸.
- [۴۷]. النجفی، محمدحسن؛ (۱۳۷۳). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، چاپ چهارم، ۴۳ جلد، تهران، دارالکتب الإسلامية، ج ۲۳، ۷۵ و ۱۵۲؛ ج ۳۴، ص ۸۵.
- [۴۸]. النجفی الخوانساری، موسی بن محمد؛ (۱۴۱۸). منیة الطالب فی شرح المکاسب (تقریرات آية الله نایینی)، قم، مؤسسة النشر اسلامی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ ج ۳، ص ۲۹۸.
- [۴۹]. نقیبی، ابوالقاسم؛ (۱۳۸۸). نظریه جبران خسارت به حقوق وابسته به شخصیت کودک، فصلنامه فقه و حقوق خانواده (ندای صادق سابق)، شماره ۳۳، بهار، ص ۱۱۵-۸۸.





